

### عیسی در عروسی در قانای جلیل

<sup>1</sup>و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.<sup>2</sup>و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند.<sup>3</sup>و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: شراب ندارند.<sup>4</sup>عیسی به وی گفت: ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.<sup>5</sup>مادرش به نوکران گفت: هر چه به شما گوید بکنید.<sup>6</sup>و در آنجا شش قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت.<sup>7</sup>عیسی بدیشان گفت: قدحها را از آب پر کنید. و آنها را لبریز کردند.<sup>8</sup>پس بدیشان گفت: الآن بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید. پس بردند؛<sup>9</sup>و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجا است، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت:<sup>10</sup>هرکسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟

<sup>11</sup>و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.<sup>12</sup>و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند.

### عیسی به معبد بزرگ می‌رود

<sup>13</sup>و چون عید فصح یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت،<sup>14</sup>و در معبد، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت.<sup>15</sup>پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از معبد بیرون نمود، هم گوسفندان و گاوان را، و نقود صرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت،<sup>16</sup>و به کبوترفروشان گفت: اینها را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.<sup>17</sup>آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: غیرت خانه تو مرا خورده است.

<sup>18</sup>پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: به ما چه علامت می‌نمایی که این کارها را می‌کنی؟<sup>19</sup>عیسی در جواب ایشان گفت: این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهیم نمود.<sup>20</sup>آنگاه یهودیان گفتند: در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا

<sup>1</sup>And the third day there was a marriage in Cana of Galilee; and the mother of Jesus was there.<sup>2</sup>And both Jesus was called, and his disciples, to the marriage.<sup>3</sup>And when they wanted wine, the mother of Jesus saith unto him, They have no wine.<sup>4</sup>Jesus saith unto her, Woman, what have I to do with thee? mine hour is not yet come.<sup>5</sup>His mother saith unto the servants, Whatsoever he saith unto you, do it.<sup>6</sup>And there were set there six waterpots of stone, after the manner of the purifying of the Jews, containing two or three firkins apiece.<sup>7</sup>Jesus saith unto them, Fill the waterpots with water. And they filled them up to the brim.<sup>8</sup>And he saith unto them, Draw out now, and bear unto the governor of the feast. And they bare it.<sup>9</sup>When the ruler of the feast had tasted the water that was made wine, and knew not whence it was: (but the servants which drew the water knew;) the governor of the feast called the bridegroom,<sup>10</sup>And saith unto him, Every man at the beginning doth set forth good wine; and when men have well drunk, then that which is worse: but thou hast kept the good wine until now.<sup>11</sup>This beginning of miracles did Jesus in Cana of Galilee, and manifested forth his glory; and his disciples believed on him.<sup>12</sup>After this he went down to Capernaum, he, and his mother, and his brethren, and his disciples: and they continued there not many days.<sup>13</sup>And the Jews' passover was at hand, and Jesus went up to Jerusalem,<sup>14</sup>And found in the temple those that sold oxen and sheep and doves, and the changers of money sitting:<sup>15</sup>And when he had made a scourge of small cords, he

تو در سه روز آن را برپا می‌کنی؟<sup>21</sup> لیکن او دربارهٔ قدس جسد خود سخن می‌گفت.<sup>22</sup> پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به‌خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.

<sup>23</sup> و هنگامی که در عید فصَح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند.<sup>24</sup> لیکن عیسی خویشان را بدیشان مُؤَثِّرُنْ نَساخت، زیرا که او همه را می‌شناخت.<sup>25</sup> و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی دربارهٔ انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می‌دانست.

drove them all out of the temple, and the sheep, and the oxen; and poured out the changers' money, and overthrew the tables;<sup>16</sup> And said unto them that sold doves, Take these things hence; make not my Father's house an house of merchandise.<sup>17</sup> And his disciples remembered that it was written, The zeal of thine house hath eaten me up.<sup>18</sup> Then answered the Jews and said unto him, What sign shewest thou unto us, seeing that thou doest these things?<sup>19</sup> Jesus answered and said unto them, Destroy this temple, and in three days I will raise it up.<sup>20</sup> Then said the Jews, Forty and six years was this temple in building, and wilt thou rear it up in three days?<sup>21</sup> But he spake of the temple of his body.<sup>22</sup> When therefore he was risen from the dead, his disciples remembered that he had said this unto them; and they believed the scripture, and the word which Jesus had said.<sup>23</sup> Now when he was in Jerusalem at the passover, in the feast day, many believed in his name, when they saw the miracles which he did.<sup>24</sup> But Jesus did not commit himself unto them, because he knew all men,<sup>25</sup> And needed not that any should testify of man: for he knew what was in man.